

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در شورا بود. آیات کریمه قرآن را که در این رابطه آمده بود را بحث کردیم. ما در گذشته درباره سیره حاکمان صدر اسلام در رابطه با شورا، بحث کردیم منتها بخش اول آن را بحث کردیم و بخش دوم آن باقی ماند.

بخش اول سیره حاکمان در شورای قبل الحکم بود. گفتیم شورای حاکم در تاریخ اسلام سابقه نداشته است که خود شورا حکومت کند. آنچه که سابقه داشته یا می‌توان ادعا کرد که سابقه دارد، دو نوع شورا است: یکی شورای قبل الحکم برای تعیین حاکم است؛ نه شورای قبل الحکم برای تعیین ضوابط و اصول و قواعد تعیین حاکم که از آن به عنوان شورای قانون اساسی می‌توان تعبیر نمود. این چنین شورای هم در تاریخ اسلام سابقه ندارد اما می‌توان گفت شورای تعیین حاکم سابقه دارد که بحث آن را کردیم که یکی شورای سقیفه و یکی شورای شش نفره بعد از قتل عمر بود. گفتیم نوع دیگری از شورا در تاریخ اسلام سابقه دارد و آن شورای مشورتی حاکمان است.

بحث امروز این است که سیره حاکمان اسلامی در شورای مشورتی را بررسی کنیم که در آن ابتدا به سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌پردازیم.

در سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بنا بر آنچه در تاریخ و روایات آمده، چند مورد شورا نقل شده است. اولین مورد شورایی که نقل شده -بنابر آنچه ما تتبع کردیم- شورای جنگ بدر است؛ یعنی شورای که قبل از جنگ بدر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادند. جریان جنگ بدر چنین است که خبر رسید کاروان تجارتی مکیان از شام به سمت مکه برمی‌گردد. مدینه هم سر راه بود؛ یعنی بین شام و مکه است. مکیان در حال جنگ با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تمام اموال مسلمین را هم قبلاً مصادره کرده بودند. به همین سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسلمین فرمود: شما هم می‌توانید در سر راه کاروان تجارتی قریش قرار بگیرید و تلافی کنید؛ اموال قریش را تقاص کرده و مصادره کنید. وقتی این تصمیم گرفته شد و مسلمین آماده شدند که برای به دست آوردن غنائم بروند به ابوسفیان خبر رسید و او هم لشکر بسیار مفصلی را که حدود هزار نفر یا بیشتر بود، با تجهیزات کامل برای مقابله با مسلمین و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جمعی که می‌خواستند برای غنیمت بردن بر

سر راه کاروان قرار بگیرند آماده کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبردار شد که ابوسفیان با لشکر بزرگی در حال نزدیک شدن به مدینه و مسیر کاروان است. اینجا بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشورت کردند که ما برویم یا نرویم؟ ابتدا متنی را که در صحیح مسلم آمده است را خوانده و بعد یکی دو متن دیگر را می خوانیم. -ابتدا متن هایی که در منابع اهل سنت آمده است را می خوانیم و بعد یک اضافی که در متن روایی وارد در منابع شیعه است را هم نقل می کنیم- در مجموع سعی داریم که داستان این شورای مشورتی را بررسی کنیم. در صحیح مسلم چنین آمده است:

«عن أنس أن رسول الله - صل الله عليه و آله و سلم - شاور حين بلغه إقبال أبي سفيان» وقتی خبر رسید که ابوسفیان و لشکر مفصلی از قریش رو به مدینه آورده اند، «قال فتكلم أبو بكر فأعرض عنه» ابوبکر بلند شد و سخنی گفت: حضرت از او اعراض کرد. «ثم تكلم عمر فأعرض عنه» -عجیب اینجا است که نمی گوید چه گفته اند! باینکه حادثه بزرگ است و ابوبکر و عمر هم در نزد این ها شخصیت های برجسته ای هستند؛ اما نمی گوید که چه گفته اند!- «فقام سعد بن عبادة فقال: إيانا تريد يا رسول الله،» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: منظور شما این است که ما نظر بدهیم؛ یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که مشورت کردند، بیشتر نظرشان این بود که انصار به میدان بیایند و بگویند ما برای جنگ آماده هستیم. چون آن طور که در تاریخ آمده است، وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با انصار و قبائل مدینه در عقبه بیعت کرد، آن ها گفتند: یا رسول الله! ما از تو حمایت می کنیم اما به شرط اینکه در مدینه باشی؛ اگر در مدینه آمدی، از تو حمایت می کنیم. مثلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خواستند که طوری نباشد که این ها بگویند قرار نبود ما در خارج از مدینه از تو حمایت کنیم. «والذی نفسی بیده لو أمرت أن نخيضها البحر لأخضناها» اگر دستور بدهی که ما به دریا فروبرویم برای اجرای دستور شما، این کار را می کنیم، «ولو أمرت أن نضرب أكبادنا إلى برک الغماد لفعلنا» عبارت «نضرب أكبادنا» کنایه از این است که اگر دستور بدهی که راه سختی برویم خواهیم رفت. اکباد به معنی جگرها است؛ یعنی اینکه جگرهایمان را بزنییم تا برسیم به برک غماد -که یک منطقه دوردستی است- این کار را انجام می دهیم. یعنی اینکه راه سخت و دشواری را طی کنیم تا به برک الغماد برسیم انجام خواهیم داد. اگر چنین دستوری دادید ما آن را انجام می دهیم. «قال: فندب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس، فانطلقوا حتی نزلوا بدرا» وقتی انصار هم نظر خودشان را دادند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را فراخوان کرد و به سمت بدر رفتند. این مقدار از روایت را که نقل کردیم، در صحیح مسلم، حدیث ۴۶۲۱

آمده است. یک مقدار قریب به این هم در مسند احمد آمده بود البته با اضافاتی که دارد. در مسند احمد حدیث ۱۳۳۱۰.

ابن هشام در سیره النبویه به نقل از ابن اسحاق (غالباً روایات ابن هشام از ابن اسحاق است.) در داستان این شورا چنین نقل می‌کند: «و أتاه» یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «الخبر عن قریش بمسيرهم لیمنعوا غیرهم» خبر رسید که قریش با لشکری آمده‌اند که از کاروانشان حمایت کنند. «فاستشار الناس و أخبرهم» حضرت با مردم مشورت نمودند و به آن‌ها خبر دادند که قریش لشکر مجهزی را برای حمایت از این کاروان مهیا کرده است. «فقام ابو بکر رضی الله عنه، فقال فاحسن، ثم قام عمر بن الخطاب فقال فاحسن» حالا این دو چه گفته‌اند را نمی‌گوید. می‌گوید سخن می‌گفتند و خیلی خوب سخن گفتند؛ اما اگر خوب بوده پس چرا نقل شده است؟! «ثم قام المقداد بن عمرو» همان مقداد بن اسود که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است: «فقال: یا رسول الله، امض لما امرک الله» پیش برو در راستای آنچه که خدای متعال به تو دستور داده است، «فنحن معک» ما هم همراه تو هستیم «و الله لا نقول کما قالت به نو إسرائیل لموسی: اذهب أنت و ربک فقاتلاً إنا هاهنا قاعدون.» ما این حرفی را که بنی اسرائیل به موسی گفتند: که تو برو و با خدای خودت بجنگید، ما اینجا نشسته‌ایم به تو نخواهیم گفت «و لکن اذهب أنت و ربک فقاتلاً انا معکم مقاتلون» ما همراه شما و پشت سر شما جنگ می‌کنیم. «فو الذی بعثک به الحق لو سرت بنا الی برک الغماد -یعنی مدینه الحبشه- لجالدنا معک من دونه حتی تبلغه» اگر ما را به هر نقطه دوری، حتی به برک الغماد هم برسانی، همراه تو خواهیم بود. «فقال له رسول الله (ص) خیرا و دعا له به خبر. ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «أشيروا علی أیها الناس» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به من مشورت دهید. «و إنما یرید الأنصار» اینجا دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهند که انصار حرف بزنند؛ «و ذلک أنهم کانوا عدد الناس» چون اولاً اکثریت مردم در آنجا انصار بودند، آن جمعیت کثیر در مدینه، انصار بودند و مهاجرین نسبت به آن‌ها عدد کمی بودند «و أنهم حین بايعوا بالعقبة قالوا: یا رسول الله إنا برآء من ذمامک حتی تصل إلی دیارنا» در عقبه که با حضرت بیعت کردند و گفتند: ما حمایت از تو را تا وقتی که به خانه و دیار ما برسد به عهده نمی‌گیریم ما آنجا از تو حمایت می‌کنیم، «فإذا وصلت فأنت فی ذماننا، نمنعک مما نمنع منه أنفسنا و أبناءنا و نساءنا. فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یتخوف ألا تكون الأنصار تری علیها نصرته إلا ممن دهمه بالمدينة من عدوه». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه نکند انصار در خود چنین وظیفه‌ای را نبینند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خارج از مدینه، حمایت کنند بیم داشتند؛ چون آن‌ها گفته بودند ما در مدینه از تو

حمایت می‌کنیم. «و أن ليس عليهم أن يسير بهم إلى عدوّ في غير بلادهم» و اینکه برعهده آنها نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را برای جنگ خارج از مدینه ببرد. بنا بر این روایت، چنین خوفی در دل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. «فلما قال ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم» وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوباره فرمود: «أشيروا على أيها الناس» حالا این را می‌گوییم که در نقل‌های دیگر و در صحیح مسلم خواندیم که گفته بود سعد بن عباد؛ یعنی همان سعد بن عباد که در جریان سقیفه آن موضع را داشت و اینجا می‌گوید سعد بن معاذ. حالا یا مراد از سعد بن معاذ، همان سعد بن عباد است؛ مثل خود مقداد. مقداد معروف به مقداد بن اسود؛ در حالی که در این روایت دارد: مقداد بن عمر آورده است؛ چون اسم کامل مقداد، مقداد بن عمر بن الاسود است. در بین عرب رسم بوده که گاهی نسبت را به جد می‌دادند. شاید در اینجا هم مراد از سعد بن معاذ، همان سعد بن عباد باشد؛ اما نسبت را به جد داده‌اند. «قال له سعد بن معاذ: و الله لكأنك تريدنا يا رسول الله» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب کرد: شما ما را اراده کرده‌اید و مقصود شما ما هستیم که جواب بدیم. «قال: أجل.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! «قال: فقد آمنا بك يا رسول الله و صدقناك و شهدنا أن ما جئت به هو الحق و أعطيناك على ذلك عهدنا و موثقنا على السمع و الطاعة.»

ما قبلاً این روایت را مفصل از منابع اهل سنت خواندیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با همه که بیعت می‌کرد، این‌طور بیعت می‌کرد؛ در روایت دارد: «بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة في المنشط والمكره، وأن لا تنازع الامر اهله وان نقول الحق حيثما كنا لا نخاف في الله لومة لائم» اصلاً بیعتی که ما با تو کردیم، بیعت سماع و طاعت بود «فامض بنا يا رسول الله لما أردت فنحن معك» به سمت مقصود خود از پیش برو که ما با تو هستیم. «فو الذي بعثك به الحق لو استعرضت بنا هذا البحر و خضته لخضناه معك» اگر به دریا بزنی (منظور همان دریای سرخ است) ما همراه تو خواهیم بود «ما يتخلف منا رجل واحد» یک نفر هم به جا نخواهد ماند و همه در رکاب تو خواهیم بود. «و ما نكره أن تلقى بنا عدواً غداً» ما هیچ کراهتی نداریم از اینکه به وسیله ما با دشمن مقابله کنیم و آماده هستیم. «إنا لصبر عند الحرب» ما در جنگ صابر و با استقامت هستیم، «صدق عند اللقاء» در برابری با دشمن، کاملاً راستین هستیم «لعل الله تعالى أن يريك [منا] ما تقرّ به عينك؛ فسر بنا على بركة الله. فسر رسول الله صلى الله عليه وسلم [بقول سعد]» حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این حرف سعد، خشنود شدند «و نشطه ذلك؛ ثم قال: «سيروا على بركة الله و أبشروا؛ فإن الله قد وعدني إحدى الطائفتين» همان‌طور که در اول سوره انفال آمده است: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ

الشُّوْكَةُ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup> خدا این طور وعده داد که یا به کاروان تجارتی برخورد خواهید کرد که تنها غنائم در آن هست و جنگی در کار نیست، یا به طایفه‌ای که طایفه جنگ هستند روبرو خواهید شد یعنی با لشکر جنگی روبرو خواهید شد. «و الله لكأني أنظر إلى مصارع القوم». حضرت اینجا یک خبر غیب دادند و گفتند: من اینجا جای کشته شدن سران قوم قریش را می‌بینم.

در روایت احمد بن حنبل در مسند به جای مقداد بن عمر، مقداد بن اسود آمده است. گفتیم که هر دوی آن‌ها هستند؛ همان مقداد بن اسود، مقداد بن عمر است منتها اسم کامل او مقداد بن عمر بن اسود است. در روایت احمد و روایت مسلم به جای سعد بن معاذ، سعد بن عباد آمده و این تفاوت خیلی مختصری در نقل است. قاعدتاً هم باید همان سعد بن عباد باشد؛ چون سعد بن عباد، بزرگ انصار و رئیس خزرج بود و قاعدتاً باید کسی از طرف آن‌ها سخن بگوید که رئیسشان باشد. نه در نقل ابن هشام در سیره، نه در نقل مسلم در صحیحش و نه در نقش احمد در مستندش هیچ یک نگفته‌اند که جناب ابوبکر و عمر چه گفته‌اند؟ اینجا یک جایگاه خیلی مهم و مقطع بسیار مهمی از تاریخ اسلام بوده است، این «قال و احسن» چه بوده است؟

اما در تفسیر علی بن ابراهیم قمی - که آنجا هم تفصیل این داستان شورای بدر نقل شده است - چنین نقل می‌کند: - داستان را نقل می‌کند اما ما فقط این مقطع را از علی بن ابراهیم بیان می‌کنیم؛ چون سایر مقاطع روایت تقریباً نزدیک آن چیزی است که دیگران نقل کرده‌اند؛ یا آن مقداری را که دیگران حذف کرده و نقل نکرده‌اند و یا به تعبیر «نقال و احسن» اکتفا کرده‌اند و یا گفته‌اند: «تکلم و اعرض عنه رسول الله» و نگفته‌اند که چه می‌گفتند. معین مقطعی که در این نقل‌ها حذف شده است را اینجا در روایت علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کنیم. - «قام أبو بكر فقال: يا رسول الله أنها قریش و خيلائها ما أمنت منذ كفرت و لا ذلت منذ عزت و لم تخرج على هيئة الحرب» ابوبکر گفت: این‌ها قریش هستند، ارتش دارند، جنگاوران شجاعی دارند، امکانات فراوانی دارند، تعداد بسیار زیادی دارند. خب همه مسلمین آن روز ۳۱۳ نفر بودند و تازه ابزار درستی هم نداشتند. در این ۳۱۳ نفر فقط ۷۰ شتر بوده که ۷۰ شتر را هم در مسیر جابجا می‌کردند و به نوبت سوار می‌شدند. بیش از دو اسب هم نداشتند. اما آن‌ها همه اسب‌های کذابی و امکانات بسیار مجهزی داشتند. این حرف جناب ابوبکر بود. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): اجلس، فجلس» دوباره حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نظر بدهید «فقال: أشيروا علي. فقام

۱. انفال، آیه ۷

عمر فقال مثل مقالة أبي بكر» - این دو کاملاً از اول هم با یکدیگر هماهنگ بوده‌اند. - عمر هم همان حرفی را زد که جناب ابوبکر زد که این‌ها قریش هستند؛ مگر می‌شود با این‌ها مواجه شویم؟! این‌ها تکبر و عزت دارند. از آن وقتی که قریش به اقتدار و عزت دست یافته، هیچ کس نتوانسته اقتدار قریش را بشکند، شما چگونه می‌خواهید با آن‌ها مقابله کنید؟ همین حرف را عمر هم زد. «فقال (صلی الله علیه و آله): اجلس» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او هم گفت: بنشین. - حالا ببینید این مقطع بسیار مهم تاریخی را چطور در تمام نقل‌هایشان حذف کرده‌اند. - «ثم قام المقداد (رضی الله عنه) فقال: يا رسول الله انا قد آمنا بك و صدقناك و شهدنا أن ما جئت به حق من عند الله و لو أمرتنا أن نخوض جمر الغضا و شوک الهراس لخصنا معك». خلاصه بلند شد و گفت دستور دستور تو و فرمان فرمان توست، ما تو را تصدیق کردیم و هرکجا که بگویی، می‌آییم و بعد هم سعد بن عبادہ هم نظیر همین صحبت را کرد. ظاهراً افراد دیگری هم چنین صحبت‌هایی کرده‌اند اما این مقدار آن در تاریخ آمده است. این داستان شورای است که در بدر اتفاق افتاد. در اینجا چند نکته برای اینکه این داستان شورا را بتوانیم تحلیل کنیم وجود دارد.

اولاً یکی از نکاتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا دست به مشورت زد، برای این بود که اولین بار است که مسلمین امکان مواجهه با یک جنگ سخت را داشتند، با یک دشمن قهار پر از عده و عدد، خیلی دشمن قهاری بود؛ به‌هرحال قریش با تمام توانش آمده بود. البته رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اخبار الهی می‌دانست ولی عمده مسلمانان نمی‌دانستند و احتمال می‌رفت، خبر رسیده بود که قریش دارد می‌آید، ابوسفیان دارد با لشکر جراری برای حمایت از کاروان می‌آید؛ چون اولین بار بوده و عده مسلمین بسیار اندک بود و توان آن‌ها چند برابر مسلمین بود. آنجا باید مسلمین برای مقابله آمادگی پیدا می‌کردند؛ اینجا جای این نبود که بشود به آن‌ها دستوری گفت بروید و آن‌ها هم بگویند چشم بعد هم با اراده سستی در برابر دشمن روبه‌رو شوند. قدرت و عده لشکر دشمن را که ببینند از جنگیدن سست شوند؛ پس چنین جایی، جای مشورت است. چرا؟ چون باید آن‌ها با تصمیم قوی و با اراده خودشان بیایند تا اینکه روحیه برای جنگیدن داشته باشند؛ اگر روحیه نداشته باشند، روبه‌رو شدن با چنین دشمن قدرتمندی مشکل می‌شود. پس این یک نکته است؛ اصل اینکه این مشورت اتفاق افتاده به خاطر همین است.

نکته دیگر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصرار داشتند که انسان حرف بزنند؛ یعنی همه نقل‌های تاریخی که بیان شده است، می‌گوید وقتی مهاجرین صحبت کردند، حضرت اصرار داشتند که انصار هم صحبت کنند و لذا تکرار کرد و باز هم فرمود: «أشيروا على أيها الناس» تا وقتی که انصار به زبان بیایند و صحبت کنند. وقتی انصار صحبت کردند، حضرت فرمود: «سيروا على بركة الله و أبشروا».

نکته دوم این است که چرا انصار؟ چون عدد و عده انصار، اکثریت و کافی بود و اکثریت جمع را اینها تشکیل می دادند. معلوم می شود در مشورتها باید کاری کرد که اگر نظرخواهی و مشورت می شود، نظرخواهی باشد که نظر اکثریت جمع، جلب شود تا آنها بتوانند با یک اراده و استقامت و رغبتی وارد جنگ و چنین کارزاری شوند. پس نکته دوم این است که در این مشورت، حضرت نظرشان بر این بود که مخصوصاً آن عده ای که جمع اکثر مسلمین را تشکیل می دهند، نظر بدهند و نظر موافق داشته باشند.

نکته سوم هم همین بود که بعضی از مسلمین مثل جناب ابوبکر و عمر، نظر منفی داشتند؛ نکته نظر منفی آنها هم این بود که لشکر دشمن خیلی قوی و قدرتمند است اما حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتنایی به این نظر نکرد. این نکته مهمی است که اینها با اینکه گفتند: «اقل القریش بخیلانها ما آمنت منذ کفرت و لا ذلت منذ عزت» اینها اهل ایمان نیستند، ذلت نمی پذیرند و شکست ناپذیر هستند. عبارت ابوبکر چنین مضمونی دارد: از وقتی که به قدرت رسیده اند، هیچ وقت شکست نخوردند و قدرت شکست ناپذیری دارند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در برابر این ضعف، ترتیب اثر نداد و با این که چنین نظری داده شد که قدرت دشمن قدرت بالا و قدرت گسترده است ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نظر اعتنا نکرد و تصمیم به جنگ گرفت. ما از این استفاده می کنیم که آنچه در جنگها نقش بیشتری دارد، اراده و روحیه جنگاوران است. این اراده و روحیه جنگاوران، معادله قدرت را به هم می زند. آنچه می تواند اقتدارآور باشد، روحیه و اراده جنگاوران است؛ اگر اینها اراده پیدا کردند و اراده قوی برای جنگیدن داشتند، می شود با اینها وارد کارزار با دشمن شد.

لذا چیزی که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مهم بوده - بنا بر آنچه که از نقل استفاده می شود - این بوده است که جمع اکثر آمادگی جنگ داشته باشند، حالا اینکه یک اقلیتی هم وجود داشته باشد که روحیه قوی ندارد مهم نیست؛ مهم آن جمع اکثر و توده غالب مجموعه هاست.

بنابراین هدف از این مشورت این بوده است که وقتی وارد یک کارزار می شوند، روحیه مردم، روحیه مساعد برای این کار باشد نه اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شک داشته که باید به جنگ برود یا خیر. در اصل اینکه باید چنین شود، حضرت شکی نداشت پس این مشورت برای چه بوده است؟ برای اینکه این جمعیت انگیزه کافی برای جنگ داشته باشند. مشورت می کند تا آنها خودشان اظهار نظر کنند و با نظر آنها کار انجام بگیرد تا با روحیه خوب و کافی وارد کارزار شوند.

و صلی الله علی محمد و آل و سلم